

مطالعات عرفانی (مجله علمی- پژوهشی)
دانشکده علوم انسانی دانشگاه کاشان
شماره چهاردهم، پاییز و زمستان ۹۰ ص ۵۵-۸۲

ماهیت و غایت درد و رنج در شرح تعرّف و کشف المحبوب

* ذهرا تمیم‌داری

** زینب اسلامی

◀ چکیده:

شرح تعرّف مستملی بخاری و کشف المحبوب هجویری، از ارجمندترین متون صوفیانه فارسی‌اند که از لحاظ تقدّم زمانی نیز در میان متون دیگر متمايز بوده‌اند و در حوزه عرفان خراسان جای می‌گیرند. نگارندگان این پژوهش، ماهیت و غایت درد و رنج را در نظام‌اندیشگی مستملی و هجویری در چهار ساحت معناشناسی، وجودشناسی، غایتشناسی و شسان اخلاقی بررسی‌های نشان می‌دهد که در زمینه مطالعات عرفانی، بسیاری از تعاریف معمول که در حیطه عالم محسوس ارائه می‌شود، به چالش کشیده می‌شود و معنا و وجهی دیگر می‌باشد، چنان‌که در این زمینه، درد و رنج از ملزومات سلوک و نیز از نتایج زیستن در دنیا شمرده می‌شود و رنج‌های عرفانی که حاصل بالاهای عظیم راه عشق و معرفت است، مبارک دانسته می‌شود؛ بنابراین دو عارف مورد بحث، ضمن تفاوت‌هایی که در برخی رویکردهای جزئی با یکدیگر دارند، هر دو عرفانی معرفت‌اندیش‌اند که به جای نجات صرف از رنج، به تهذیب‌یافتنی و زرگشتگی عارف ثابت‌قدم می‌اندیشند.

◀ کلیدواژه‌ها:

شرح تعرّف، کشف المحبوب، عرفان، درد و رنج

* دانشجوی دکترای ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور / Zo.tamimdari@gmail.com

** دانشجوی دکترای فلسفه معاصر دانشگاه تهران / zb.eslami@gmail.com

«هر بلا که در کوئین کسی بدو خنده، او نیز بدان مبتلا گردد، مگر بلای این طایفه که هر که بر ایشان خنده، هرگز مزه نعمت ایشان را نیابد.»(شرح التعرف لمذهب التصوف، ۱۹۷/۱)

مقدمه

مصالحی چون جنگ‌های جهانی، تخریب محیط زیست و بحران‌های فردی و اجتماعی، به انسان معاصر نشان داد که دست یازیدن به اومانیسم، عقل‌گرایی، تجربه‌گرایی، دنیاگرایی و انسان‌گرایی محضور و در یک کلمه «مدرنیسم»، راه نهایی رستگاری و نجات از رنج‌ها نتواند بود.

در این باره، واکاوی گنجینه‌های عظیم عرفانی و اسلامی و به کار گرفتن عناصر جهان معنوی عرفانی پیشین، می‌تواند به عنوان یکی از راههای کارآمد تقلیل رنج به کار گرفته شود. در این میان، عده‌ای از اندیشمندان، بازگشت به سنت‌های پیشین انسانی را یگانه راه رهایی از «بحران‌های ناشی از مدرنیسم و پست‌مدرنیسم» می‌دانند؛ و بر ضرورت تطبیق زمان حال با سنت‌های مقدس تأکید می‌ورزند.^۱(ر.ک: در جست‌وجوی امر قدسی، ص ۳۹۷-۲۹۷؛ نیز «هنر قدسی در فرهنگ ایران»، ص ۱۳۱-۱۴۴)

دو کتاب عرفانی شرح التعرف لمذهب التصوف و کشف المحجوب از اعاظم کتب صوفیه‌اند که به زبان پارسی نگاشته شده‌اند و در حیطه عرفان خراسان جای گرفته‌اند. شرح تعرف به قلم خواجه امام زاده فقیه و متکلم، محمد بن عبدالله مستملی بخاری در شرح و تفسیر کتاب التعرف لمذهب التصوف ابوبکر ابی اسحاق کلابادی بخاری(متوفی ۳۸۵ ق) نگاشته شده است. مستملی در شرح متن کلابادی، نهایت دقت و امانت را به کار بسته است. سمعانی درباره مستملی با استناد به مأخذی کهن در الانساب می‌گوید که وی اهل فقه و حدیث بوده و در اصول فقه، تمایل به مذهب متکلمان داشته و در کتاب شرح تعرف خود، برخی بدعت‌ها ذکر کرده که باید از آنها بر حذر بود. اگر بر اساس قول سمعانی، تاریخ وفات مستملی بخاری را ۴۳۴ هـ بدانیم، می‌توانیم او را هم‌عصر عارفانی چون خواجه عبدالله انصاری و ابوسعید ابی‌الخیر به حساب آوریم و با توجه به حوزهٔ جغرافیایی و نوع رویکردهای وی، او را همچون عارفان یادشده از عارفان مکتب خراسان بدانیم.(شرح التعرف، مقدمه، ص ۷) این تألیف ارزشمند، به اهتمام آقای محمد روشن تصحیح و تحشیه شده و در سال‌های ۱۳۶۳ تا ۱۳۶۶ به همراه یک جلد تعلیقات به چاپ رسیده است. کتاب

التعرف حاوی حدود هفتاد باب(به علت گونه‌گونی نسخه‌ها در باب‌بندی) است که در آن به نکته‌های باریک شریعت و طریقت پرداخته شده است. ظاهراً کلابادی، خود نخستین کسی است که بر کتاب موجز خویش شرح نوشته و آن را حسن التصوف نامیده است. بر این کتاب، شرح‌های دیگری به زبان عربی نوشته شده که شرح فارسی آن یعنی اثر مستملی بخاری، نورالمریدین و فضیحه المدعین نیز خوانده شده است. شرح تعرف در جنب شائی که در ادبیات عرفانی و کلامی دارد، متضمن فواید زبانی فراوانی نیز می‌باشد، و زبان آن، که به سده‌های چهارم و پنجم و حوزهٔ ماوراءالنهر تعلق دارد، اصیل و سرشار از عناصری است که از جهت فقهه اللعنة دارای اهمیت است.^۲

کتاب کشف المحبوب، تأثیف ابوالحسن علی بن عثمان الجلابی الھجویری(متوفی ۴۶۵ق) است که از معتربرترین و منسجم‌ترین کتاب‌های صوفیه است که بعد از شرح تعرف، آن را نخستین کتاب تصوف به زبان پارسی دانسته‌اند. هجویری نیز همچون مستملی به علوم متداول عصر خود، خاصه قرآن، حدیث، تفسیر و کلام تسلط یافته بود. وی، صوفی رسمی و خانقاہی نبود و بنا بر گفته خود، از آلات اهل رسم کمتر چیزی با خود داشت، اما از آنجا که به بلاد مختلف اسلام چون سرخس و مرو و نیشابور و دمشق و لاهور سفر کرده بود، وی را در رستهٔ صوفیان سیح به شمار آورده‌اند.(کشف المحبوب، مقدمه، ص پانزده- هفده). تأثیف وی، کتابی است در شرح اصطلاحات و اقوال و احوال مشایخ تصوف و با همان زمینه و داعیه کتاب‌هایی چون اللمع، طبقات الصوفیه و رسائل قشیریه. این کتاب با عرضهٔ اطلاعات تازه‌ای از تصوف، تصوف خراسان و تاریخ صوفیه و برخورداری از رنگ و چاشنی ذوق و فکر مؤلف، برای محقق امروزی دستاوردهای بسیاری به همراه دارد. گرچه میان کشف المحبوب و کتاب‌های پیشین وی اشتراکاتی وجود دارد، هیچ گونه قرینه‌ای نمی‌توان یافت که تعرف و شرح فارسی از منابع کار هجویری باشد.(کشف المحبوب، مقدمه، ص بیست و نه)

پیش از پرداختن به مسئله درد و رنج در این دو اثر باید گفت که چهار مسئله اساسی در حوزهٔ روان‌شناسی و فلسفی درد و رنج وجود دارد که توجه به آن‌ها، به ایضاخ مفهوم و مصاديق درد و رنج کمک فراوانی خواهد کرد. نخستین مسئله، ماهیت درد و رنج است. اینکه اساساً در این متون عرفانی، به چه چیزی درد و رنج گفته می‌شود و نوع ارتباط آن با سختی، بیماری و اندوه و زیستن در دنیا، به تبیین ماهیت آن کمک فراوانی خواهد کرد.

دومین مسئله، علت یا علل درد و رنج است. اینکه چه علل و عواملی موجب ابتلای نوع بشر یا فردی از افراد بشر و یا طبقه‌ای خاص همچون سالکان صوفیه به درد و رنج می‌گردد، از پیچیده‌ترین مباحث در حوزه درد و رنج است. سومین مسئله، آثار و نتایج مثبت و منفی درد و رنج و چهارمین آن این است که انسان در مواجهه با پدیده درد و رنج در زندگی خویش و دیگران، چه رویکرد اخلاقی‌ای باید اتخاذ کند. ناگفته نماند که در باب مقوله درد و رنج، در شعر معاصر، مثنوی مولانا و در آثار فیلسوفانی چون کیرکگور و کارل یاسپرس، پژوهش‌های ارزشمندی صورت گرفته، اما در متون مشور عرفانی تاکنون، هیچ پژوهشی صورت نگرفته است و این تحقیق می‌تواند نخستین گام نخستی در جهت بررسی این متون، با این دیدگاه باشد.

۱. ماهیت‌شناسی درد و رنج

یکی از مهم‌ترین نکاتی که در مواجهه با مفاهیم انتزاعی روی می‌نماید، ارائه تعریف ماهیت‌شناسانه از آن مفاهیم است. در کتاب‌های مورد بحث از درد و رنج، در حوزه مترادفات و واژگانی چون بلا، بله، مصیبت، اندوه، محنت، وحشت و پریشانی یاد می‌شود و در خلال بحث‌های خداشناسی و هستی‌شناسی، به ماهیت و چیستی رنج‌ها و بلاها پرداخته می‌شود.

در کتاب شرح تعریف آمده است: «بلا نیست مگر سلب مراد و بلایی که دل کشد، کوه و زمین و آسمان نمی‌تواند تحمل کند.» (شرح التعریف، ۱۲۲۷/۳ و ۱۲۳۶) نویسنده بر آن است که خداوند برای دشمنان خویش مرادها را در کنار می‌نهد تا با مراد بیارامند و وی را فراموش کنند و به دوستان خویش رنج می‌رساند و مرادها را از آنان می‌ستاند تا جز با حق با هیچ چیز نیارامند. (همان، ۱۲۴۷/۳)

هجویری پس از آنکه آسایش در این دنیا را در قالب غنا تعریف می‌کند، اذعان می‌دارد که این مسرت‌ها و رستن‌ها و آرام یافتن‌ها، محدث و در معرض تغییر است و باعث رنج و تحسّر می‌شود. «و غنای خلق، منال معیشتی و یا وجود مسرتی یا رستن از آفتی، و یا آرام به مشاهدتی، و این جمله محدث و متغیر بود و مایه طلب و تحسّر و موضوع عجز و تذلل.» (کشف المحجوب، ص ۳۲)

بنا بر آنچه از منظومه عرفانی وی برمی‌آید، همه شادمانی‌های این جهان مقرون آفتی و

برخاسته از غفلت، ماندگاری آن اندک و اندوه آن عظیم است.

نیز در دید نویسنده شرح تعریف، طلب دنیا که «دشمن خدا» و «جوار شیطان» است، چیزی جز دچار شدن به دردها و سختی‌های متعدد و بی در پی ندارد و راحت و شادی آن، که چیزی است متراffد بالذات و طعام و شراب و زن و فرزند، زودگذر و همچون سایه، مجازی و تاریک است.(شرح التعرف، ۱/۱۹۲ و ۳/۱۰۶۰) مستملی بر آن است هر چه با او صحبت کنی از خلق، لذتش به الٰم آن نیزد و هر راحتی که از خلق برداری، در میان دو بلاست: محبت طلب کردن آن چیز و بلای از او جدا گشتن(همان، ۱/۱۷۱)

هجویری در تأیید این سخن که «درویش دون حق به هیچ چیز آرام نیابد؛ از آنچه جز وی مراد و کامشان نباشد...» می‌آورد: «و این معنی آن است که آن پیر گفت-رضی الله عنه- که: اندوه ما ابدی است نه هرگز همت ما مقصود را بیابد و نه کلیت ما نیست گردد اندر دنیا و آخرت.»(کشف المحجوب، ص۳۸ نیز ر.ک: شرح التعرف، ۴/۱۴۴۷) همچنین وی در پایان کتاب خویش از میان اقوال مختلف، به اندوه این جهانی اصالت می‌دهد: «آنگاه مشایخ اندر این سخن گفتند: از آنکه یکی نشان از وجود داد و آن دیگر اشارت به وجود کرد؛ و به نزدیک من معتبر قول جنید است-رضی الله عنه- از آنچه چون بنده بشناخت که معبد او از جنس او نیست، اندوه وی دراز گردد.»(کشف المحجوب، ص۶۰۳) و به این اعتبار می‌توان او را عارفی اندوه‌گین نامید در تقابل با عارفانی چون بایزید و مولانا که به امید وصال و امکان آن روی آورترند. پس مداوم پنداشتن غم و اندوه نزد وی، حاصل شناخت و بی بردن به جدا ماندن انسان از اصل خویش است.

در این متون، در تقابل قرار گرفتن واژگانی چون بلا و نعمت و رنج و راحت و مصیبت و رحمت با یکدیگر، ماهیت هر کدام را بیشتر می‌نمایاند.

گرچه در در کتاب شرح تعریف به میزان اشارات هجویری به ماهیت بلا و رنج حاصل از آن اشارت کمتری وجود دارد، بازها به این مطلب اشاره می‌شود که سلیمان(ع) مظہر نعمت و ایوب(ع) مظہر بلاست و نعمت و بلا با یکدیگر ضدین‌اند؛ لکن هریک از ایشان، از آنچه بود به خداوند بازگشت. سلیمان از نعمت به منعم نگریست و ایوب از بلا به مبلی(شرح التعرف، ۳/۱۰۶۰ و ۴/۸۱۵؛ ۴/۱۶۹۳) بنابراین در دید وی، بلا و رنج و نیز راحت و فرح این جهانی ماهیتی مستقل ندارد و در بینشی خداشناسانه تبیین می‌شود. به همین دلیل، هر دوی این پیامبران، ثنای «نعم العبد» می‌یابند.(همان، ۴/۱۴۳۳)

هجویری در تفسیر تقابل شادی و اندوه می‌آورد: «هر که به جز خداوند تعالی شاد باشد، شادی وی به جمله اندوه است، و هر که را در خدمت خداوند تعالی انس نباشد، انس وی به جمله وحشت باشد»(ر.ک: کشف المحبوب، ص ۲۲۴) همچنین «حقیقت اندوه» ناشی از «فقد محظوظ و منع مراد» است و پیداست که «الم را به قلم بیان نتوان کرد». (ر.ک: همان، ص ۶۰۲)

در همه این گزاره‌های ارجاع شده، واقعیاتی همپوشانی می‌کند: اول آنکه این انسان است و تنها انسان است که در داگاه است و رنج می‌کشد. هیچ موجودی جز انسان از درد و رنج خویش باخبر نمی‌شود و خود را متعلق درد و رنج نمی‌داند. دوم آنکه انسان موجودی است میان دو عدم. یک عدم پیشین و یک عدم پسین. درک این منظر، حقیقتاً رنج آور است؛ رنج تمام شدن امکانات در زمانی و به طریقی رنج مواجهه با سقف امکانات. رنج داشتنی‌هایی که همراه با نداشتن است. رنج مواجهه با فنا و مواجهه با امکانات فناپذیر. سوم، رنج عدم شناخت خالق، آنچنان که او در محضر خویش است، چنان‌که این مسئله در زبان این دو نویسنده به بی‌اعتباری راحت‌های دنیاوی و رنج‌بار بودن فرجم آن‌ها می‌انجامد. بنا بر آنچه از منظومه فکری آن‌ها برمی‌آید، درد و رنج (که در این کتاب‌ها میان آن‌ها تقاوی قائل‌اند) مفاهیمی نسبی هستند که در نسبت بندۀ با خداوند و فعل و نظر وی معنا می‌شوند.

۲. وجودشناسی درد و رنج

در این کتاب‌ها، بحث‌هایی تحت عنوان «وجودشناسی» آلام عالم مطرح نگشته است، ولی در جای جای آن‌ها دیدگاه‌های اسطوره‌ای در این باب رخ می‌نماید؛ و گاه آن‌ها با استفاده از داستان آفرینش و در رویکردی تمثیلی و اسطوره‌ای وارد مباحث وجودشناسی رنج در هستی آدمی می‌گردند.

در اینجا مقصود از وجودشناسی، معنای عام آن است که به بحث‌های مربوط به وجود یا عدم درد و رنج نظیر انواع، علل و راههای رهایی از آن می‌پردازد.(ر.ک: مفهوم درد و رنج در نگاه شاعران زن معاصر، ص ۱۴۷؛ نیز بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قصر امین‌پور، ص ۱۱۲ و ۱۱۳) نگاهی کلی به آثار این دو نویسنده نشان می‌دهد که هر دو، در بحث‌هایی مبنایی به داستان هبوط آدم(ع) توجه کرده‌اند و در خلال این بحث‌ها به مبنا و منشأ آغازین رنج‌های انسانی که در «کدواده دنیا» گرفتار آمده، اشاره کرده‌اند.

از آنجا که هجویری در اثر خویش، به مسئله «ملامت» توجهی ویژه نشان می‌دهد، به ملامت ملائکه در حق آدمی و نیز ملامت و ندامات آدم(ع) در حق خودش اشاره می‌کند، سپس با آنکه ملامت، در وجود آورناده تنهایی و رنج است، از رنج آن به «غذای دوستان حق» تعبیر می‌کند. در بحث‌های انتهایی نوشتار به بسط و تبیین این دیدگاه پرداخته شده است.

در بحث وجودشناسی درد و رنج، می‌توان آن را در سه محور انواع، علل، و راههای رهایی بررسی و تحلیل کرد.

۱-۲. انواع درد و رنج

انواع درد و رنج و طبقه‌بندی آن، از جمله مباحث مهم در حوزه وجودشناسی است. به طور کلی، دغدغه‌ها و دردها را می‌توان به دو گروه عمده دردهای شخصی و دردهای غیر شخصی تقسیم کرد:

۱-۱-۲. دردهای شخصی

حجم دردهای شخصی که از آن‌ها سخن می‌راند، بسیار اندک‌تر از میزان رنج‌هایی است که به واسطه مخدوش گشتن چهره طریقت بر وی وارد شده است. در حوزه مسائل شخصی، یکی از دغدغه‌های او ضایع شدن کتاب‌هایش است؛ البته گاهی نگرانی او از به یغما رفتن کتاب‌هایش از حوزه مسائل شخصی خارج می‌شود و ناشی از صدمه‌ای می‌گردد که به زعم وی به «این علم» یعنی طریقت گره خورده است.(ر.ک: کشف المحبوب، ص ۱۱) در جای دیگر، از کتاب‌هایش دور افتاده و نیز در میان ناالهان گرفتار شده است.(همان، ص ۱۳۹)

در باب «آداب الاقامة في الصحة»، پس از شرح وظایف مقیمان و مسافران به درد دلی از خاطرات شخصی خود می‌پردازد و می‌گویید: «و مرا که علی بن عثمان الجلابی ام، اندر اسفار خود هیچ رنج و مشقّت صعب‌تر از آن نبود که خادمان جاهل و مقیمان بی‌باک، مرا گاه‌گاه برداشتند و از خانه این خواجه به خانه آن دهقان می‌بردندی...» (همان، ص ۵۰۶)

همچنین هنگامی که از «واقعه»، دغدغه‌ای که ممکن است ذهن درویش را به خود مشغول کند، سخن می‌راند، به نقل خاطره‌ای شیرین می‌پردازد که در آن بر اثر تحمل رنج «بار طعن» و «سخت حقیر نمودن» وی در چشم صوفیانی ناگاه و تنها اهل رسم، واقعه وی

حل گردیده است.^۳ به هر روی، راه حلی که او برمی‌گزیند، صبر بر ناملايمات و بی‌اخلاقی‌های جهان است.

یکی دیگر از رنج‌هایی که در زندگی گریبان‌گیر وی شده، ناشی از «آفت تزویج» است:^۴ می‌توان گفت که رویکرد او به این مسئله یادآور رویکرد بودا می‌باشد.

۱-۲. دردهای غیر شخصی و فراگیر

در حوزهٔ دردهای غیر شخصی که حوزه‌ای وسیع است، به جرأت می‌توان از هجویری به عنوان کسی که بزرگ‌ترین درد او، درد شریعت و طریقت است، یاد کرد: «و اگر قومی از ملاحده تعلق به ابرار کردند تا به جمال ایشان خود از آفتها رستگار کردند و اندر سایهٔ عزّ ایشان زندگانی کنند، چرا باید که همگنان را بر ایشان قیاس گیرند و اندر معاملت ایشان مکابره عیان بر دست گیرند و قدر ایشان در زیر پای آرند؟»(همان، ص ۲۴)

پیداست که دو طیف بیشتر او را می‌آزارند: یکی عوام که با قیاس نابجا، به کل در حق این طایفه بدین می‌شوند و دیگر مترسمان ریاکار و جاهل که در اوایل «باب التصوف» از آن‌ها به «مستتصوف» یاد می‌کند. کسانی که همچون «مگس» حقیر و مانند «گرگ» پرسادند و اهل «فصل» و جدایی از همهٔ عوالم معنا.(ر.ک: همان، ص ۴۹)

هجویری به حدی دل‌مشغول طریقت است که هدف مهم خود را از تصنیف این کتاب، پیراستن دامان تصوف از بهتان‌ها و انکارها ذکر می‌کند و تا جایی پیش می‌رود که «انکار این معانی» را «انکار کل شریعت پیغمبر-علیه السلام- و خصال ستوده» می‌داند. (ر.ک: همان، ص ۶۰)

در باب سمع، نقل خاطره‌ای نشان می‌دهد که «درد طریقت» تا چه حد در ذهن او جایگیر است؛ با آنکه خود به سمع می‌پردازد، بر یکی از ائمهٔ اهل حدیث که بسیار معروف بوده است، خرد می‌گیرد که چرا اندر اباحت سمع کتابی تألیف کرده است.(همان، ص ۶۵۸)

در حوزهٔ دردهای غیر شخصی، نگاهی کلی به اثر وی نشان می‌دهد که او به اندازهٔ هجویری، نگران مخدوش شدن چهرهٔ طریقت و آسیب و زیان صوفی‌نمایان ریاکار نبوده است؛ و یا اگر چنین نگرانی‌ای داشته، ابراز آن به گونهٔ مستقیم به چشم نمی‌خورد. در

قياس با کتابی که حجم آن، چند برابر کشف المحجوب است، نگرانی هجویری چشمگیر است و جای تأمل دارد.

اگر در یک تقسیم‌بندی دیگر، به دردهایی گریزناپذیر و گریزناپذیر قائل شویم، می‌توانیم در این کتاب و منظومة فکری نویسنده، تأکید بر دردهای گریزناپذیر را شاهد باشیم.

۲-۱-۳. دردهای گریزناپذیر

در هر دو کتاب به دردهای گریزناپذیری چون بیماری، بلای کرمان، وسوس، مرگ، بلایای طبیعی و پیری اشارات اندکی وجود دارد: «به بلا امتحان تن دوستان خواهند به گونه‌گونه مشقت‌ها و بیماری‌ها و رنج‌ها»(کشف المحجوب، ص ٥٦٥) بیماری بندۀ، سبب جدایی از مرادها می‌گردد و آن رنج که به وی می‌رسد، مخاطره مرگ است.(شرح التعرف، ٣/١٠٩٧) ظاهراً حیطه بلاهای طبیعی همچون سیل، زلزله، بحران محیط زیست و آمدن ملخ و خشکسالی... بسیار کمنگ است؛ زیرا اندیشه‌ای که برای باطن، اصالتی صرف قائل است، به رنج تن چندان وقوع نمی‌نهاد: «پس چون بلا بیاید غافلان گویند: الحمد لله، که بر تن نیامد، و دوستان گویند: الحمد لله که بر دین نیامد.»(همان، ص ١٣٣)

۲-۱-۴. دردهای گریزپذیر

از جمله دردهای اجتناب‌پذیر، می‌توان به «رباخصت» اشاره کرد که آن را در طریقت، خطروی عظیم است و در شرح حال عمدۀ مشایخ به اختیار کردن ایشان این رنج را اشاره شده است که غالباً آن را با مجاهدت همراه می‌داند(ر.ک: ص ٢٩٤ و ٢٥٠ و ٢٩٥) و مدار جملة شرع و رسم بر مجاهدت است.(همان، ص ٣٠٤)

در همین باره، چندین بار به رنج طاعت مضاعف اشاره می‌شود؛ در حین نقل ماجرایی در باب عبادت شبانۀ رسول(ص) تا هنگام بانگ نماز، از قول عایشه آمده است: «بگریستم و گفتم: یا رسول الله تو را گناه اولین و آخرین عفو کرده است، چندین رنج بر خود چرا می‌نهی؟» که رسول اکرم در پاسخی زیبه، دلیل این امر را شکر و رعایت ادب بندگی ذکر می‌کنند.(همان، ص ١٥١) ظاهراً هنگامی که از رنج طاعت سخن به میان می‌آید، مقصود به نظر رسیدن این رنج در نزد عام است و گرنۀ رواست که خداوند تعالی در دوستی خود

بنده را به درجه‌ای رساند که رنج گزاردن طاعت از وی برخیزد؛ از آنچه رنج امر بر مقدار محبت آمر صورت می‌گیرد. هر چند که محبت قوی‌تر باشد، رنج طاعت سهل‌تر می‌گردد. و این ظاهر است در حال پیغمبر(ص) که هیچ‌گاه مجاهدت و فعل خود در میانه ندیده است.(شرح التعرف، ۴۴۵/۱)

شاید مهم‌ترین و زیباترین رنجی که در نگاشته‌های عرفانی وجود دارد، «رنج عرفانی» است که حاصل عشقی است عظیم و شناگری در دریای بی‌پایاب عاشقی است: «درویشی، دریای بلاست و بلاهای وی جمله عزّ است... مبتلا در عین بلاست، وی را از عزّ چه خبر؟ تا آنگاه که از بلا به مبلی نگرد، آنگاه بالاش جمله عزّ گردد، و عزّش جمله وقت و وقت‌ش جمله محبت... و بس عزیز بندهای باشد که بار بلای دوست کشد: که بلا عزّ بر حقیقت است و نعماً ذلّ بر حقیقت.»(کشف المحبوب، ص ۳۹) اصلاً غذای محبت، بلاست؛ چون بلا از میان برود، محبت نماند. حال آنکه همه چیزها به راحت بقا یابند و به بلا نیست گردن، و دوستداران حق حتی اگر خود بلا اختیار نکنند، چون دعوی محبت کنند، حق تعالی خود بر سر ایشان بلا بار کند.(شرح التعرف، ۱۹۱/۱) نویسنده شرح تعرف بر آن است که محبت به ذات خویش بلاست، و هر ساعت بلا زیادت گردد و به آخر بکشد و کشته محبت، جلیل‌ترین همه شهیدان است.(همان، ۱۴۱۴/۴)

هجویری در «باب المحبة» می‌آورد: «پیوسته دل دوست اندر اشتیاق رؤیت دوست مضطرب باشد و بی‌قرار؛ چنان‌که اجسام به ارواح مشتاق چگونه باشند؟»(همان، ص ۴۴۸) همچنین در صفت بندهای که حب خداوند را اختیار کرده فرماید: «و آرام بر وی حرام شود. قرار از وی نفور گردد و از جمله مأولفات و مستأنسات منقطع گردد.»(کشف المحبوب، ص ۴۵۰) همچنین است که وجد عبارت است از: «معانی سوزنده درد آرنده» که گاه سر، آنها را درمی‌یابد و حرقت و الٰم حاصل از آن قلب را فرو می‌گیرد. چون این وجد در سر پدید آید و غلبه گیرد، ظاهر عارف مضطرب می‌گردد و بانگ و ناله سر می‌دهد.(شرح التعرف، ۱۴۴۹/۴) مستملی، یقراری و اندوه وجد و درد محبت را نتیجه بالا فصل ایمان و عرفان می‌داند و حتی آن را محک محبت می‌پنداشد.

در فصول مختلف این کتاب‌ها به رنج‌هایی نیز اشاره می‌شود که در زندگی مردمان متوسط الحال، بیشتر به چشم می‌خورد و گاه گلوی آنان را می‌فشارد؛ یک نمونه آن رنجی است که به افراد فرومایه وارد می‌شود و آن رنج بالا گرفتن کار دیگران است.

طبعیتاً در طرف دیگر درد و رنجی پدید می‌آید که آدمیان ریاکار و تنگنظر بر انسان‌های دیگر و خصوصاً مردان خدا وارد می‌کنند.^٤

۲-۱. علل درد و رنج

با توجه به رویکردهای متفاوت به مسئله رنج‌های بشری، درباره منشأ آن‌ها نظرهای متفاوتی وجود دارد. در نگاه نخست می‌توان به خاستگاه‌های دغدغه، بلا و درد در آثار نویسنده‌گان عارف و به طور خاص در دیدگاه نویسنده این کتاب پرداخت. نگاه دیگر، حاصل طبقه‌بندی رنج‌های بشری با توجه به عنصر «زمان و دوره» است. از آنجا که افق دید بشر قدیم یا کلاسیک با انسان مدرن و امروزی متفاوت است، دغدغه و رنج در جهان او، سبما یعنی دیگر می‌یابد.

۲-۲. علل درد و رنج از منظر کشف المحبوب و شرح تعریف

در نگاهی فراگیر به کتاب کشف المحبوب، روشن می‌گردد که به باور نویسنده، مسئله‌ای که در راه شناخت حقیقت، همچون سلیستگ و پر مخففت روی می‌نماید و یکی از دغدغه‌های عرفان و عارفان است، مسئله «حجاب» می‌باشد؛ اصلاً انتخاب نامی چنین برای اثری صوفیانه، خود گویای تأکید نویسنده بر این باب است. از دید هجویری، اصلاً «همه بلای طالب از حجاب افتاد». (همان، ص ٥٦٦) تأکید او بر حجاب، قابل انطباق است بر پیش‌فرض سقراط در باب «دانستن» و این اعتقاد که کافی است انسان‌ها بدانند چه چیزی خوب و چه چیزی بد است، چه چیزی فضیلت و چه چیزی رذیلت است؟ همین که حقیقت امر بر آن‌ها مکشوف شود، به مقتضای دانسته‌های خود به عمل خیر رهنمون می‌گرددند. پس در این دیدگاه از میان بردن جهل، راهی است که به خودی خود به اخلاق‌مند کردن انسان‌ها کمک می‌کند. (مشتاقی و مهجوری، ص ٢٥٢)

سپس هجویری بر این مفهوم تأکید می‌ورزد که نعمت بهشت (کشف) است؛ چه اگر بهشتیان با آن همه نعمت از خداوند محبوب باشند، هلاک از دل‌ها و جان‌های ایشان برآید. (ر.ک: کشف المحبوب، ص ٥٦٦^٥)

در جای جای این کتاب، این اندیشه حاکم است که «حجاب» باعث افزونی بلا و هلاکی و مشقت آدمی می‌گردد. گرچه در کتاب‌های دیگر نیز این اندیشه به چشم می‌خورد، اما

تأکید هجویری در این زمینه بی‌مانند است. شاید این سؤال مقدار پیش بیاید که چگونه است که برخی از متفکران صوفیه مانند مولانا و مستملی، حجاب و یا غفلت ناشی از آن را باعث راحت‌تر زیستن در این دنیا می‌دانند، ولی هجویری آن را منشأ همه بلاها؟(ر.ک: فیه مافیه، ص ۶۳؛ شرح التعرف، ۷۶۹۷۲) به نظر می‌آید این تفاوت بیشتر ناشی از دید این عارفان به مخاطبان است. هجویری بیش از آنکه به دغدغه‌های عموم بپردازد، دل‌مشغول پیروان طریقت و جویندگان حقیقت است و پیراستن گستره تصوف از انکارها و طعن‌ها. به همین دلیل، گمراهمی، جهل و حجاب را مهم‌ترین مسئله طالب سالک می‌داند که از آن دردها خیزد. چنان‌که می‌آورد: «از آنچه غفلت مر عوام را نعمت است و مر خواص را حجاب.» (کشف المحتجوب، ص ۴۳۶)

در خلال مباحث سلوک به این پرداخته می‌شود که حجاب از چه چیزهایی ناشی می‌شود؟ جهل، یکی از این عوامل است که دل را می‌میراند و بیمار می‌کند. عوامل دیگری که بارها به آن‌ها اشاره شده، عبارت‌اند از: وجود آدمی، دچار شدن انسان در تنگنای دنیا و سلطان یافتن هوای نفس و طبیعت بروی: «پس خداوند تعالی این عالم را اندر محل حجاب بداشته است، تا طبایع هر یک در عالم خود به فرمان وی طمأنیت یافته‌اند و به وجود خود از توحید حق محجوب گشته... تا آدمی اندر مظلۀ غفلت به هستی خود، محجوب گشته است و در محل خصوصیت به حجاب خود معیوب گشته؛ چنان‌که خداوند تعالی گفت: "والضر إِنَّ الْإِنْسَانَ لَنَفِ خُسْرٌ" (عصر/ ۱ و ۲) و نیز گفت: "إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولاً" (احزاب/ ۷۲).» (کشف المحتجوب، ص ۱۳ و ۱۴)

از دیگر علل به وجود آمدن درد و رنج به آفات طبیعت (بیماری‌ها، حیوانات خطرناک چون کژدم، خشکسالی و مشکلات ناشی از طبیعت انسانی)^۷ اشاره شده است.^۸ از دیگر بحران‌هایی که باعث تحمل رنج بر خود شخص و دیگران می‌گردد، بحران خودناشناصی است. چه بسا کسانی که به این بحران دچارند، به علت «کسل طبع و رعونت نفس» به این سلک (تصوف) درمی‌آیند و می‌خواهند با صحبت با اولیای خدا آفات خود را در صلاح ایشان پنهان کنند، غافل از آنکه آن جامه‌های بی‌معاملت، مایه حسرت روز نشور خواهد شد.(همان، ص ۴۶؛ نیز رک: شرح التعرف، ۱۰۳/ ۱)

۲-۲-۲. علل درد و رنج با توجه به عنصر زمان و دوره

رویکرد انسان پیشین به جهان با رویکرد انسان امروزی متفاوت است و برداشت‌های

او از «خود» و «خدا» نه تنها بر سیمای رنج‌ها، بر وجودانیات و کشف و شهودهای وی نیز تأثیرگذار است.

ارزیابی‌های انسان گذشته در ارتباط با خود و جهان، یکسره حول محور تکلیف شکل می‌گیرد و حتی حقوق او نیز از دل عمل به تکالیف سر بر می‌آورد؛ اما در عصر جدید، پارادایم تازه‌ای در زندگی انسان مطرح شده است که در آن، انسان خویش را موجودی حق و نه مکلف تعریف می‌کند و در درجه اول، حقوق خود را جست‌وجو می‌کند، آن‌گاه تکالیف را از دل حقوق بیرون می‌آورد.(سنت و سکولاریسم، ص ٥٣ و ٥٤)

در یک نگاه می‌توان با توجه به افق فکری انسان کلاسیک، علل اصلی درد و رنج را در مقوله‌هایی مانند دوری از امر قدسی، تعلق خاطر و احساس گاه جست. در دیدگاه‌های انسان‌گروانه معاصر، علی‌چون نابسامانی ذهنی و روانی، محرومیت از حقوق بشر، محرومیت از حقوق طبیعی و این‌جایی و اکنونی نزیستن، در انسان امروزی سبب درد و رنج می‌گردد.(برای تفصیل بیشتر ر.ک: درد از کجا رنج از کجا، ص ٧٢-٥١)

-دوری از امر قدسی

دوری از امر قدسی و تعلق خاطر از مهم‌ترین مباحثی است که در نظر انسان کلاسیک می‌تواند به عنوان علت اصلی دردها و رنج‌ها شناخته شود. بر اساس این دیدگاه، اگر آدمیان ناشاد یا شرم‌منده و ناموفق‌اند، به آن علت است که از آن «دیگری» رازآمیز و سرشار از عظمت و جلال و «محبوب ازلی» دور افتاده‌اند.

در منظمه تفکر عرفانی، جدایی از حضرت حق به قدری بغرنج است که «الله فراق دوزخیان» بر «الله حرقت» آنان پیشی می‌گیرد و آنان را از رنج آتش غایب می‌گرداند. شرح التعرف، ۱۳۴۵/۱) و مهم‌ترین شادمانی اهل بهشت، چیزی جز لذت وصال نیست. اصلاً چه قریبی از این بزرگ‌تر است که نعیم کوئین به آن موصول است و چه بعدی از دوری وی عظیم‌تر؟ دوری‌ای که بلا و رنج هر دو جهان به آن مقرون است.(همان، ۲۹۲/۱) این امر از بنیان‌های فکری تصوف است: «و اصل این طایفه، آن است که هر چه جز حق است، همه محنت و بلا دانند. نعمت و راحت ایشان جز حق نیست. اگر کسی قوت این وقت ندارد، آن نیکوتر که این دعوی نکند.(همان، ۱۱۸۵/۳) به هر روی، دوری از صحبت خداوند، مصیبی است که آن را با هیچ چیز نمی‌توان جبران کرد، زیرا برای آن هیچ بدلی وجود

ندارد. کسی که وی را بیابد، فوات همه خلق او را زیان نمی‌رساند و کسی که او را نیابد و از او دوری گریند، وجود همه خلق برای او سودی ندارد.

-تعلق خاطر

از مهم‌ترین آموزه‌های دینی و عرفانی، مسئله ترک تعلق است. تعلق خاطر و پیوند با علایق، علاوه بر آنکه می‌تواند مانع تعالی و راهیابی انسان به غایت قصوای انسانیت و جدایی از حقیقت خداوندی و حقیقت وجودی انسانی شود، سبب رنج و الم می‌گردد، زیرا انسانی که در بند است، گاه و بیگاه به فوات داشته‌ها دچار می‌گردد. چنان‌که مستملی بر آن است که هر که با چیزی بیارامد و در آن چیز ساکن شود، بلای او در آن چیز باشد و اگر آدمی به دون حق اعتماد کند و دل بند، بلا یابد چنان‌که حتی کسی چون یعقوب(ع) به یوسف(ع) دل بست و دچار رنج شد و برای دفع محنت خویش به فرزندان دیگر اعتماد کرد و رنج او فرونوی یافت، و یا آدم(ع) با بهشت آرام یافت، بر وی محنت آمد و بهشت بر او زوال یافت و آدم با یاد مولا بماند.(همان، ۱۶۱/۱ و ۹۳۴/۳)

بحث ترک تعلق از مسائل محوری در نظام فکری هجویری و مستملی به عنوان نویسنده‌گان عارف مطرح می‌گردد و تا بدانجا پیش می‌رود چنان‌که گاه حکایاتی مبنی بر دوری گزیدن عارفان از صحبت خضر(ع) نقل می‌شود. در این حکایات، عارف سالک، از دیدار با خضر(ع) که پیری فرزانه و راهگشاست، از بیم بشولانیدن توکل و یا خطر و مقدار یافتن کسی غیر از حق در نظر عارف و دچار شدن به دام دلستگی، از آن چشم می‌پوشد؛ حتی موسی(ع) از درخواست دیدن خداوند توبه می‌کند، به آن دلیل که بیم آن است که توقف در این درخواست و دلستگی به آن، وی را از حضرت حق دور بدارد.(ر.ک: همان، ۹۶۲ و ۹۶۱/۳؛ کشف المحبوب، ص ۱۳، ۲۳۴ و ۵۰۵)

-احساس گناه

در باب احساس گناه نیز می‌توان اختلاف دو طیف فکری انسان پیشین و امروزی را شاهد بود؛ برای مثال، در حکایتی از ذوالنون مصری به مذموم بودن «طرب» اصحاب کشتی، در نظر یاران ذوالنون اشاره می‌شود: شاگردان ذوالنون به قدری رنجیده می‌شوند که از وی می‌خواهند: «ایتها الشیخ، دعا کن تا آن جمله را خدای عز و جل غرق کند تا شومی ایشان از

خلق منقطع شود.» ذوالنون نیز دست به دعا بر می دارد که: «بار خدایا، چنان که این گروه را اندر این جهان عیش خوش داده ای، اندر آن جهان نیز عیش خوششان ده.» بدیهی است که این حکایت، از دلکش ترین حکایات عرفانی است، زیرا از حیث بیان و زیبایی جمله بنده و چه از حیث اخلاق مداری بزرگی چون ذوالنون که چگونه به جای نفرین بر عاصیان، دست به دعا بر می دارد؛ اما در اینجا غرض از ذکر آن تأکید بر یک امر است و آن چیزی جز بررسی احساس گناه نیست؛ احساسی که شاید در باب نواختن سازی چون «رود» و «طربی سرخوانانه بر دریا» در انسان مدرن امروزی پدید نیاید. از طرف دیگر، می بینیم که ذوالنون، عیش خوش آنجهانی را حاصل ترک عیش خوش اینجهانی و توبه از آن می داند؛ این مسئله نیز یکی از مصادق های تفاوت رویکرد به دنیا و آخرت است.

انسانی که در جهان تفکر قدسی و سنت مقدس زیست می کند، غالباً دنیا را رقیب آخرت می شمارد، ولی انسان عصر مدرن تحت تأثیر اندیشه های مادی گرایانه عموماً فرجام نیک جهان دیگر را در امتداد و در ادامه زندگی خوش اینجهانی می جوید.(سنت و سکولاریسم، ص ٦٠)

۲-۳. علل درد و رنج با توجه به نگاه انسان امروزی

یکی از مهم ترین دغدغه هایی که گریبان گیر انسان معاصر است، دغدغه «زیستن در زمانه ای ناهموار» است، اما اینکه بشر امروز، زمان زندگی خویش را از حیث آشوبها و بحران های متعدد، سخت ترین و نامساعد ترین زمان ها می داند، چندان هم تازه نیست! گویی انسان در هر دوره ای نسبت به دوره های قبل احساس نامنی بیشتری داشته است؛ مسئله ای که هجویری با عنوان «آفات زمان» از آن یاد می کند. به زعم وی، بسیاری از خلل، حاصل تغییر زمان است و روزگار او، گرفتار فترتی است چون فترت اهل بیت رسول(ص) با آل مروان.(کشف المحجوب، ص ۱۳) اصلاً ضربه هایی که بر پیکر سین دینی و طریقت وارد گشته و راهیابی متبیسان جاهل و اهل هوا به جرگه پیروان سلوک، از جبریات زمانه نویسنده است: «اما این جمله از نتیجه فتور زمانه است و آفت هایی که پدیدار است...». (همان، ص ۲۵)

از جمله متبیسان جاهل، کسانی هستند که با استدلال های غلط و نیز به دلیل جدایی از حقیقت امر، حتی در ادائی واجبات دینی دچار خطأ می شوند: «و از فتنه های زمانه، یکی این است که مدعيان صلاح و فقر، به جهل علم را می ترک کنند.» که در اینجا منظور از

علم، علم شریعت است و ادامه سخن ناظر است بر کسانی که ادای فرایضی چون زکات را زیر سؤال می‌برند و این همه، یعنی متابعت انسان از هوای نفس و گرفتاری وی در دام حجاب و غفلت، از جمله فتنه‌های زمانه است.(ر.ک: همان، ص ۴۶۱)

در باب ملامت نیز به مقایسه عصر خویش با دوران عارفانی چون بازیزد می‌پردازد: «که اندر آن زمانه مر ملامت را فعلی می‌بایست مستنکر، و پدید آمدن به چیزی خلاف عادت. اکنون اگر کسی خواهد که مرا او را ملامت کنند، گو: دو رکعت نماز کن درازتر، یا دین را به تمامی ببرز. همه خلق به یک بار ورا منافق و مرایی خوانند.»(همان، ص ۸۹) در کتاب شرح تعرف نیز، نویسنده به تغییر جایگاه ایمان در روزگار خویش اشاره می‌کند و خلق زمانه خود را فاقد شرم و امانت و دچار کاستی می‌بیند؛ خلقی که از اخلاص به نفاق و از طاعت به معصیت و از حقیقت به مجاز روی آورده‌اند. آنان از حقیقت و مراتب آن سخن می‌رانند بدون آنکه بهره‌ای از آن برده باشند. در میان هم‌عصران، وی هم به خواص و هم به عوام مردم انتقاد می‌کند و محل عوام را که در بایسته‌های حقیر گفتارند، محل ستوران می‌داند.(شرح التعرف، ۱۰۲/۱-۱۰۴)

۳-۲. راههای رهایی از (دفع یا رفع) درد و رنج

پس از توجه به ماهیت درد و رنج و بحث‌های وجودشناصانه در باب آن، مهم‌ترین پرسش، در باب چگونگی رهایی از رنج خواهد بود. از نکات تأمل‌پذیر در این مبحث، آن است که هر کسی باید به فراخور حال و متناسب با بیهای که به آن دچار است، به بیرون‌شد و رهایی از رنج بیندیشد. هجویری در مقدمه کتاب، طریقت را «کبریت احمر» می‌خواند؛ «کیمیایی» که اندکی از آن، «مس و روی» هر وجود پای دریندی را زر سرخ می‌گرداند. وی، تصوف راستین را ارزشمندترین و کارآمدترین دارو برای جویندگان راه حقیقت قلمداد می‌کند: «کسی را که داروی علت وی حقیرترین چیزها بود، وی را در و مرجان نباید تا به شلیشا و دواء المسك آمیزندش، و این معنی عزیزتر از آن است که هر کسی را از آن نصیب باشد.»(کشف المحجوب، ص ۱۲)

قدم گذاردن در طریقت، عمله‌ترین راه برای رهایی انسان‌هایی است که به دردهای بسیار حقیر گرفتار نیستند و دغدغه‌های بزرگ‌تری دارند: «صوفیان آنان اند که جان‌های ایشان از کدورت بشریت آزاد گشته و از آفت نفس صافی شده و از هوای خلاص یافته،

تا اندر صف اوّل و درجه اعلا با حق بیار امیده‌اند.» (همان، ص ٥٢) همچنین اذعان می دارد که: «مشايخ این طریقت طبیان دل‌هایند.» (همان، ص ٧٥) بر اساس شرح تعرف نیز «صوفی آن است که او را ربودن نجنباند و جستن نرنجاند یعنی بستانند اضطراب نکند و اگر چیزی به وی ندهند، خویشتن را به جستن آن چیز نرنجاند. نه او را در مأخوذ انزعاج افتاد و نه در ممنوع تعب افتاد.» (شرح التعرف، ١١٩٥ / ٣)

هجویری، انسانی است که در ساحت اخلاقی و دینی زیست می‌کند و چنان‌که گفته آمد، به شهادت کتابش بیش از هر چیز نگران حجاب‌هایی است که در راه آدمی، حاصل وصول حقیقت گشته‌اند؛ بنابراین مهم‌ترین دغدغه او رسیدن به خداوند است و نه رهایی صرف از رنج، چنان‌که اندیشه‌ورانی چون بودا به آن پرداخته‌اند.^٩ بدیهی است که در این رویکرد نمی‌توان یکسره و عده‌ی عیش و شادمانی و نجات به مفهوم نمود ظاهري و دنیايان آن را یافت: «که هرگز دنیا مر دوستان حق را مصفّاً نگردد و احوال آن مهنا نشود.» (کشف المحجوب، ص ٩٩)

چنان‌که در بخش انواع درد و رنج اشاره شد، وی بارها طریق دوستان حق را «راه بلا» می‌خواند و از رنج‌های مقدس عرفانی یاد می‌کند، چنان‌که حضرت علی ابن ابی‌طالب(ع) را غریق بحر بلا می‌خواند و از جنید نقل می‌کند که «شیخ ما اندر اصول و اندر بلا کشیدن علیّ مرتضی است.» (همان، ص ١٠١ و ١٠٢) همچنین ابوعبدالله حسین(ع) را از «محققان اولیا» و «قبله اهل بلا» می‌خواند. در حکایتی که در باب بخشندگی آن حضرت نقل می‌کند، خطاب حضرت به مرد درویش را می‌آورد که می‌فرماید: «... ما را معذور دار که ما از اهل بلایم و از همه راحت دنیا بازمانده‌ایم و مرادهای دنیا خود گم کرده‌ایم، و زندگانی به مراد دیگران نیز به وصف بلا از دیگران ممتاز می‌گردداند.» اما این نکته نباید غافل شد که این رنج‌های مقدس، نمودی از تعالی انسان‌های گداخته و زر گشته است و خود به عنوان راه نجاتی از رنج‌های حقیر و مصابیب مربوط به بعد دنیاوی و حیوانی حائز اهمیت است.

از دیگر نکات مهم، بررسی راهکارهای است که این طریق برای تقلیل رنج ارائه می‌دهد؛ شیوه‌هایی که آدمی را از مراجعت آلام این جهانی می‌رهاند: آلامی که گاه در پی دلخوشی‌هایی کوچک، چهره سترگ خود را می‌نمایند و اهالی پیوسته به بند دنیا را بیشتر می‌آزارند. اکنون به عمده‌ترین این راه‌ها اشاره می‌شود:

۱. از آنجا که حجاب به عنوان مهم‌ترین مشکل، چون سنگ در راه حقیقت و وصول به حق مطرح می‌شود؛ راه رهایی از آن پرداختن به «علم»، «معرفت باطن» و «ترک هوا و اوصاف بشری» است.^{۱۰}

۲. راهکار دوم، تقرّب به امر قدسی است که از مصاديق آن، پذیرفتن بی‌چون قضای الهی، تسلیم همه امور به خداوند، رسیدن به مقام استرسال و نگاهداشت جانب وی و دوستان وی است. در مقدمه کشف المحبوب آمده است: «خیر و شری که به بنده رسد مقدّر است، جز تسلیم چه روی باشد مر قضا را و یاری خواستن از وی؟ پس باید که اندر بدو همه اشغال، بنده استخاره کند تا خداوند تعالی وی را از خطأ و خلل و آفت نگاه دارد.»(همان، ص۴) در چنین دیدی است که از رضا به شادی دل به تلخی قضا تعبیر می‌شود.(ر.ک: شرح التعرف، ۱۳۱۸/۳)

چنین است که بنده باید «از حول و قوه خود تبرّاً جویید» و «طريق توفيق و استعانت جویید» و در همه حال، ادب بندگی به جای آورد؛ در چنین حالی «از خداوند بدو نیرو زیادت بود و قوت افزون از آنچه پیش از آن بوده باشد.»(کشف المحبوب، ص۹ و ۴۰۳) توجه اهل این طريق به «رضا» به عنوان یکی از احوال یا مقامات، نشان از اهمیت رویکرد به آن برای رسیدن به رهایی است، چنان‌که به زیبایی بیان شده است: «رضا مرد را از اندوهان برهاند و از چنگ غفلت بربايد و اندیشه غیر از دلش بزداید و از بند مشقّت‌ها آزاد گرداند؛ که رضا را صفت رهانیدن است.»(همان، ص۲۶۹) در باب توکل و تفویض امر به خداوند، مثال انسان همچون طفل است: تا زمانی که حول و قوه طفل به والدین وابسته است و حال او این است، او را هیچ غم نیست و از آفات هیچ خطر نیست؛ اما زمانی که حول و قوه وی به نفس خویش موكول می‌گردد، غم همه عالم به او روی می‌آورد و خطر همه عالم برای وی پیش می‌آید.(شرح التعرف، ۱۲۹۸/۳)

۳. بحث دیگری که در مکاتب مختلف فکری، به عنوان راهی برای تقلیل رنج، متفقاً از آن یاد می‌شود، ترک تعلق است؛ راهی که عرفا و صوفیه پیشنهاد می‌کند رهایی از تعلق به هر چیز و هر کس است؛ در این مبحث، حتی بر دل‌بستگی‌ای تأکید می‌رود که ممکن است از بزرگی مقام و یا کرامات بر جویندگان راه عارض شود. از مهم‌ترین فروع این بحث مسئله دنیاست و ستردن دل از آن برای رهایی از آفات. دنیا به مزبله‌ای مانند می‌گردد و شادی‌های ساختگی آن به دیده طعن و رد نگریسته می‌شود.(کشف

المحجوب، ص ١٨١) «از آنچه دنیا بأسرها، بدان نیزد که دوستی خاطر بر آن گمارد و یا هیچ گونه اندوه آن بر دلش گذر کند.»(همان، ص ٢٧٠) سفارش به پرهیز از اشغال دنیا به حدی است که در «*کشف الحجاب الرابع فی الطهارة*»، شرط پاکی راستین دانسته شده است.(ر.ک: همان، ص ٤٢٦ و ٤٢٧)

در طریقت، گستنگی از دنیا مجالی خوش و روضه‌ای خرم است. پیداست که در راه این رهایی، رنج‌ها و مجاهدت‌ها باید، چنان‌که به رنج انقطاع اشاره می‌شود.(ر.ک: همان، ص ٤٢٧ و ٥٢٩) هجویری به عنوان یکی از اصحاب طریقت، تا بدانجا به در بند نکردن ریزه دنیاوی معتقد است که در باب زکات می‌آورد: «و در جمله زکات نعمت دنیا به نزدیک این طایفه محمود نباشد، از آنچه بخل ناستوده باشد، و بخلی تمام باید تا دویست درم را کسی دربند کند و یک سال اندر تحت تصرف خود محبوس کند، آنگاه پنج درم از آن بدهد و چون کریمان را طریق بذل مال باشد و سیرت سخاوت، زکات بر چه مال واجب شود؟»(همان، ص ٤٦٠)

این دیدگاه، نشان‌دهنده آن است که سخت‌گیری بر دنیا و تأکید بر دست بداشتن از آن تا چه اندازه بوده و گاه از احکام شریعت نیز فراتر می‌رفته است.

از دیگر راههای رهایی که در ضمن بحث تعلق قابل طرح است، رستن از شرّ نفس و امّارگی آن است. برخورداری نفس مهم‌ترین رشتہ‌ای است که آدمی را به دنیا پیوند می‌دهد؛ و نفس و دنیا در کنار هم باعث همه حرام‌ها و مهجوری‌هast؛ «چون نفس و دنیا حجاب طالب آمد از حق، دوستان وی از هر دو اعراض کردند.»(همان، ص ٩٦) و اصلاً تصوف چیزی جز دست بداشتن از جمله حظوظ نفسانی و دل بریدن از خلق و دنیا نیست.(شرح التعرف، ١٧٤٧/٤)

۴. از آنجا که «هلاک و بلای بنده» بیش از افعال وی در اثبات اختیار خویش است (ر.ک: کشف المحجوب، ص ٥٣٦) از مهم‌ترین راههای رهایی وی از آلام و آفات، ترک اختیار و سپردن امور به منشأ فیض و رحمت است. اگر بنده خود، حافظ خویشن باشد، زود هلاک می‌گردد، زیرا به عهده‌ها مأمور نمی‌شوم. چون خویشن را به حق تسلیم کند، از عهده‌های هر دو جهان می‌رهد.(شرح التعرف، ١١٩٤/٣) حاصل سپردن خویش به اراده و اختیار ازلی چیزی نیست جز رنگ باختن آلام؛ «چون بنده اختیار حق بدید و از اختیار خود اعراض کرد، از همه اندوهان برست.»(کشف المحجوب، ص ٣٦٩)

در این باره یعنی در اختیار کردن اختیار حق، حکایاتی نقل شده که در ضمن شیرینی و تأثیرگذاری، ممکن است برای مخاطب امروز سؤالاتی را در بی داشته باشد. هجویری در باب رضا، از درویشی سخن می‌گوید که سباحت نمی‌داند و در دجله گرفتار شده است. چون می‌خواهند که او را از آب برکشند، مخالفت می‌کند و چون می‌پرسند که آیا می‌خواهی غرقه شوی؟ می‌گوید: نه. و وقتی از وی می‌پرسند که پس چه می‌خواهی؟ می‌گوید: «آنچه حق خواهد. مرا با خواست چه کار است؟» (همان، ص ۲۷۳) و یا دیدگاهی که در دعای جنید در باب بهبودی از تب مطرح گشته، قابل تأمل است: «به سرش ندا آمد که تو کیستی که در ملک من سخن گویی و اختیار کنی؟... تو اختیار من اختیار کن. نه خود را به اختیار خود پدیدار کن.» (همان، ص ۵۶۴) همچنین امام قسیری در باب فقر و غنا می‌گوید: «مردمان اندر فقر و غنا، هر کسی سخن گفته‌اند و خود را به چیزی اختیار کرده و من آن را اختیار کنم که حق مرا اختیار کند و مرا اندر آن نگاه دارد.» (همان، ص ۳۵) سوالی که روی می‌نماید این است که آیا در همهٔ تنگناها و دقایق، انسان اهل شهود بدون مدد عقل و منابع دیگر می‌تواند دریابد که اختیار حق چیست؟ منظور این است که در برخی از این حکایات دلکش، جنبه‌های عاطفی بر جنبه‌های عقلانی موضوع پیشی دارد و با همهٔ تأکیدی که بر نفی اختیار سالک می‌رود، چگونگی تشخیص و تمیز خواست حق، بر وی پوشیده می‌ماند؛ و اینکه عارف صاحبنامی چون جنید از درمان خود امتناع می‌ورزد، از دید شریعت و نیز از دید انسان امروز قابل تأمل است.

۵. یکی دیگر از راههای تقلیل مرارت و یا رها گشتن از دغدغه و رنج، برگزیدن نگریستن مهروزازانه به جهان است؛ نگرشی که حاصل عشق ورزیدن به «دولت بر حقیقت جل جلاله» است.

این مضمون که «حب، رنج را آسان می‌کند»، از مهم‌ترین و زیباترین آموزه‌های عرفانی است که به طور مکرّر به زبان نویسنده‌گان و شاعران عارف جاری گشته است. بدیهی است که ضيق مجلس با محبت فراخ می‌گردد و همهٔ دنیا، بی محبت تنگ می‌شود. لذت مشاهدت دوست، در وقت نهادن بلا، بنده را از بلا غایب می‌گرداند. هنگامی که محبت درست گردد، انسان از زخم دوست همچنان لذت می‌یابد که از نواخت او، از جفای دوست همچنان لذت می‌یابد که از وفا او و از منع دوست همچنان لذت یابد که از عطای او، زیرا چون کننده افعال را دوست بداند، مشاهدت فاعل وی را چنان

مغلوب می‌کند که نزد او میان محبوب و مکروه، هیچ فرق نمی‌ماند.(شرح التعریف، ۱۴۰۴/۳)

هجویری نیز بر آن است که: «محب، عزّ و ذلّ و راحت و بلا و جفای دوست تحمل کند و آن بر وی گران نباشد...»(کشف المحجوب، ص ٤٤٧)

گرچه در دوستی حضرت حق، بالاهای عظیم نهفته است، اما وجه دیگر آن بالاهای لذت و فرح بی حد و حصر است: «کدام شادی از این برتر باشد و کدام ملک از این بزرگ‌تر باشد که ملک هفت آسمان و هفت زمین، با بی‌نیازی خویش بنده ضعیف نیازمند را سزای محبت خود گرداند؟»(شرح التعریف، ٦٦١)

۲. غایت‌شناسی

در این حوزه، آثار و نتایج درد و رنج محل بحث است؛ اینکه هدف نهایی از حمل مشقت چیست و انسان صاحب درد از رنج خویش چه می‌آموزد؟

درباره رنج و علت یا معلول بودن آن، متفکرآن هر یک به فراخور شیوه اندیشه و زاویه‌ای که از آن به مسئله نگریسته‌اند، سخن گفته‌اند. شو پنهاور فیلسوف می‌نویسد: «مگر رنج که محصول مستقیم و غایت معمول زندگی است، هدفی برای هستی انسان متصوّر نمی‌توان شد.»(جهان و تأملات فیلسوف ص ٨٧) و نیز نیچه، فیلسوف مشهور آلمانی، بر آن است که «هر دردی نشان می‌دهد که چیزی اشتباه است». هر که را درد است او بردۀ است بو، ص ٢٧)

اما در دیدگاهی دیگر، رنج می‌تواند به عنوان شرط لازم راه عاشقی پذیرفته گردد، چنان‌که رابعه به شاد شدن از محنت و همچون نعمت پنداشتن آن معتقد است و ذوالنون مصری، «یافتن محبت اندر وقت بلا» را یکی از مظاهر رضا می‌داند.(رساله قشیریه، ص ٢٩٨ و ٢٩٩) نویسنده شرح تعریف با توجه به عقاید کلامی خویش که به قول خود او مبتنی بر آرای اهل سنت و جماعت و کلام اشاعره است، سختی را وسیله‌ای برای یافتن درجات و تعالی می‌داند و بر آن است که اطفال را جان کنند، سخت تر و بیماری بیشتر است و حکمت آن این است که چون ایشان را اعمال نیست تا به اعمال درجات یابند، مولا تعالی بر ایشان سختی‌ها می‌نهد تا بدین سختی‌ها درجات یابند.(شرح التعریف،

در بحث ماهیت‌شناسی، به رنج‌های مقدس عرفانی اشارتی رفت؛ رنج‌هایی متعالی و مبارک که نشان از قبول دوستی دارند. بر پایه این دیدگاه، حتی رنج‌های گریزناپذیری چون بیماری و بلایای طبیعی، توجیهی دیگر می‌یابند و آنچه از آنها عاید می‌شود، علاوه بر رسیدن به غایت قصوای انسانیت، زیادت گشتن قربت است.(ر.ک: کشف المحبوب، ص ۵۶۵)

از دید هجویری، این بلا چیزی است که حقیقت آن، نعمت است؛ فایدت آن، قربت و احتمال کردن آلام آن سبب ثواب و رتبت است^{۱۱} و باید از آنچه بر کفار وارد می‌شود، متمایز گردد که بر کفار چیزی جز شقا نیاید و از شقا، شفا نبود.(همان، ص ۵۶۵) به هر روی، این خداوند است که دوستان خود را با زوال جمله حظها و از بین بردن نصیب‌ها، مهذب می‌گرداند و بدین وسیله عزیز می‌دارد. این اندیشه در بین متفکران عارف، ریشه‌ای استوار دارد؛ برای مثال، حکیم ترمذی، از عرفای قرن سوم هجری که از تهمت‌های ناروای دشمنان، رنج بسیار دیده است، در زندگینامه خودنوشت خویش می‌آورد: «او این از جانب خداوند، سببی برای تطهیر من بود. غم‌ها دل انسان را پاک می‌کند. این قول داود(ع) را به یاد می‌آورم که می‌گفت: یارب مرا دستور فرموده‌ای که بدن خود را با نماز و روزه پاکیزه سازم؛ اما قلبم را به چه چیزی پاک کنم؟ خداوند در پاسخ فرمود: با رنج‌ها و غم‌ها؛ بنابراین رنج سبب ذل نفس است و در آن، حلاوتی است که به طلب بیشتر و پاکی فزوونتر می‌انجامد، چنان‌که شیخ عطار در وادی سیر و سلوک برای رنج و دردمندی و نوعی گم کرده داشتن، اهمیتی اساسی قائل است و پژواک این اندیشه در آثار مولانا و عرفای دیگر نیز دیده می‌شود.(دفتر عقل و آیت عشق، ۳-۱۶۳، ۱۶۵؛ نیز ر.ک: بانگ آب، ص ۱۰۴-۱۰۸)

شاید مهم‌ترین بابی که در عرفان اسلامی مورد توجه قرار می‌گیرد، باب محبت باشد؛ موضوعی که از آن به «معركه‌گاه» تعبیر می‌شود: «و درست‌ترین کسان در معركه‌گاه محبت مستهلکانند و مقهران...».(ر.ک: کشف المحبوب، ص ۴۵۱) این همان چیزی است که آرام بر محب حرام می‌گرداند و قرار از وی منقطع می‌کند و این همه سبب می‌گردد، وی از جمله مؤلفات و مستأنسات ببرد، از هواها روی برتابد و به سلطان دوستی اقبال کند؛ بنابراین در نزد این دو نویسنده، درد و رنج وسیله‌ای در راه پیراستگی از تعلقات حقیر این‌جهانی و پیوستگی به عوالم معنا و دلدادگی است.

۴. وظیفه‌شناسی یا اخلاق درد و رنج

یکی دیگر از مباحث مهمی که در حوزهٔ معرفت‌شناسی درد و رنج مطرح می‌گردد، وظیفه‌شناسی یا چگونگی رویکرد اخلاقی است؛ اینکه انسان هنگام رویارویی با کشاش‌ها و رنج‌ها باید چه موضعی اتخاذ کند و وظیفه او چیست؟ چنان‌که نیچه می‌گوید: «آنچه زندگی انسان را رضایت‌بخش می‌کند، شیوهٔ برخورد با دردها و رنج‌هast.» (هر که را درد است او بردۀ است بو، ص ۲۷)

در منظومهٔ تفکر عرفانی، هنگام پیش آمدن مصائب، مهم‌ترین رویکرد انسان، «توکل و اعتماد به منبع لایزال الهی» است؛ همان‌گونه که در قحطی بلخ و هنگامی که مردم یکدیگر را از فرط گرسنگی می‌خورند و همه مسلمانان اندوه‌گین هستند، غلامی به اعتبار ولی‌نعمت خویش می‌خندد و شادمانی می‌کند. (همان، ص ۱۷۰)

طبعی است که برای بنده سالک، پذیرفتن توکل با صفت اخلاقی صبر، توأم می‌گردد. صابر بودن بر رنج‌ها و به قضا راضی گشتن، از نشانه‌های ایمان است. (شرح التعریف، ۱۰۴۵/۳) در شرح تعریف از قول خداوند آورده شده است: «رضاء باید قضای مرا و صبر باید بلای مرا و به بلای مبلی از بلا نالیدن از مبلی گریختن است.» (همان، ۱۵۸/۱)

هجویری که از صوفیان سیاح است، در وظایف درویش مسافر می‌آورد: «و باید که رنج جهله بکشد و بار ایشان تحمل کند از برای خدای را؛ که اندر آب برکات بسیار باشد.» (همان، ص ۵۱۱) (ذل و رنج کشیدن از سفلگان و بخیلان)، سبب رحمت و بخشایش خداوندی است (ر.ک: همان، ص ۵۲۸) و این مفهوم با آنچه در تحمل ملامت خلق گفته‌اند، بسیار نزدیک است؛ البته از این نکته نباید غافل شد که هجویری در «تقریر حقیقت» صفت «شجاعت» را نیز فرو نمی‌گذارد و رویکرد وی، تماماً مدارا و تحمل جهل نیست؛ چه بسا اینکه در سرتاسر کتاب، به گوشه‌هایی از مباحثات و درگیری‌های خویش با اهل غفلت و ریا اشاره می‌کند. (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۹۰ و ۲۴، ۶۱ و ۴۶)

نیز از دید مستملی، از آنجا که در بارگاه الهی، نومیدی روی نیست و هیچ تنگنایی از فضل وی بزرگ‌تر نیست، بر انسان مؤمن است که به وی امیدوار باشد و به علت معاصی و احساس گناه، در وادی اندوه غرقه نگردد؛ مؤمن را چندانی رجا باید به خداوند خویش که اگر هفت آسمان و زمین گناه دارد، نومید نگردد... از بهر آنکه بدین همه گناه کافر نگردد و به نومید گشتن، کافر گردد. (شرح التعریف، ۵۰۹/۱)

از دیگر وظایفی که در مواجهه با دردها بر عهده روندگان است، همدلی و همدردی با کسانی است که به بله و حرمان و هجرانی چارند، چنان‌که پیری به مرید گرفتار و عاصی خویش که از وی دوری می‌گزیند، می‌گویید: «و اگر تو را می‌باید که معصیت کنی، به نزدیک ما آی تا ما بلای تو کشیم»؛ رویکردی که باعث می‌گردد مرید دلش از گناه سیر گردد و رهایی یابد.(ر.ک: کشف المجبوب، ص ۴۳۵)^{۱۲} این همان صفتی است که سبب می‌شود، مشایخ همت خویش را بدربقه راه سالکان گرداند و برای رستن آنان از اندوه و دغدغه تلاش کنند.(ر.ک: همان، ص ۵۴۱ و ۵۴۲) اصلاً خویش این طایفه آن است که از خویشن روى بگرداند یعنی نصيب خویش به جای بگذارند و شادی غیر خویش بر شادی خود اختیار کنند و محنت خود در راحت غیر روا دارند.(شرح التعرف، ۱۲۰۵/۳)

نتیجه‌گیری

در یک نگاه فراگیر به موضوع درد و رنج در دو کتاب کشف المجبوب و شرح تعریف، مشخص می‌گردد که در حوزه معناشناسی، نویسنده‌گان این کتاب‌ها ضمن توجه به این موضوع که یکی از مسائل مربوط به زندگانی و سلوک انسانی است، به واژگان و مفاهیم حول این موضوع نظری بلا، مصیبت، اندوه، محنت، وحشت و پریشانی که از این میان واژه‌بلا در هر دو کتاب کاربرد گسترده‌ای یافته است، نیز پرداخته‌اند. در این بحث، ماهیت اندوه این جهانی و اکاویده می‌شود و بر رنج آن که حاصل گذرایی و مجاز بودن نعمت‌ها و راحت‌های آن است، تأکید می‌شود. در بحث وجودشناسی، در مقام بیان انواع درد، در یک تقسیم‌بندی دردهای شخصی و غیر شخصی روی می‌نمایید که در کتاب کشف المجبوب، دردهای غیر شخصی و دغدغه‌ها و دردهای طریقی نویسنده، بر دردهای شخصی وی پیشی می‌گیرد. در کتاب شرح تعریف، هیچ گونه اشاره‌ای به دردهای شخصی و اصلًا تجربیات فردی زندگی نویسنده وجود ندارد، اما به دردهای غیر شخصی که از جمله آن، آلوده شدن تصوف به دام لفاظی‌های افراد بی‌خبر از عوالم معناست، اشاره می‌رود. باز هم با توجه به حجم این کتاب که چند برابر کشف المجبوب است، دردهای طریقی مستملی بخاری به نسبت هجویری، نمود بسیار کمنگتری دارد؛ از این جهت کتاب کشف المجبوب که سرشار از این دردها و دغدغه‌های است، از کتاب مستملی و حتی کتاب‌های دیگر متعدد صوفیانه متمایز می‌گردد؛ چه بسا اینکه انتخاب

نام کشف المحبوب برای آن، نشان از تأکید نویسنده بر دردهای طریقته دارد و البته به نظر می‌آید این امر، ناشی از هدف و رویکرد این دو نویسنده به تصنیف کتاب عرفانی باشد. اختصاص یافتن بخش عظیمی از کتاب شرح تعریف به مسائل کلامی صرف و شرح و نقد اقوال فرق گوناگون، می‌تواند یکی از دلایل کمتر پرداختن نویسنده آن به مسائل روان‌شناسی از این دست باشد.

در تقسیم‌بندی دردها به گریزپذیر و گریزناپذیر، در ساحت سلوکی و اخلاق‌مداری انسان عارف مشهود است. در این دیدگاه، حتی رنج‌های گریزناپذیری چون بیماری نیز حاصل توجه خاص حضرت حق به عارف برگزیده خلت و دوستی دانسته می‌شود. در حوزه علل درد و رنج، مسائلی چون دوری از امر قدسی، تعلق خاطر و احساس گناه مطرح می‌گردد که از این میان، دوری از امر قدسی که شامل دوری از حضرت خداوندی و حقیقت وجودی انسان است، به عنوان مهم‌ترین علت بروز می‌یابد؛ علتی که همه عوامل دیگر به نوعی معلول آن هستند. در حوزه این آثار، دل‌انگیزترین و رازآمیزترین بحثی که در وجودشناسی درد و رنج و در این آثار مطرح می‌گردد، رنج‌های عرفانی و بلاخواهی حضرت حق است؛ رنجی که وجه دیگر آن، فرح لقای دوست را در پی دارد و نشان قبول دوستی و تاییدن پرتوی فلاخ بر محبّ پاکباز است. به نظر نگارندگان، مهم‌ترین چیزی که در مقوله درد و رنج، آثار عرفانی را از غیر عرفانی متمایز می‌کند، سخن راندن این آثار از این نوع رنج است. رنجی عظیم و مبارک که خود به عنوان راه رهایی از رنج‌های حقیر و خرد دنیایی مطرح می‌گردد و روح را از تشتت احوال و دل‌نگرانی‌های خود می‌رهاند و در واقع، روی دیگر آن چیزی جز نیکبختی و شادمانی جاودانی آدمی نیست. پس رنج انسان‌های زرگشته و صیقل‌یافته با رنج انسان‌های مبتدی و سالکان نوپا تفاوت بسیار دارد. ضمن آنکه توجه به غایت رنج در تبیینی که توسط نویسنده‌گان از رنج ارائه می‌شود، بسیار اهمیت می‌یابد. در بحث اخلاق درد و رنج، در مقابل دردهای گریزناپذیر، پیشه کردن صبر و توکل و همدلی و همدردی با صاحبان درد توصیه می‌گردد. در نگاهی کلی، بررسی این دو اثر نشان می‌دهد که گرچه هر دو نویسنده به وجود ناملایمات و سختی‌ها در مسیر زندگی انسان اذعان دارند، در پی رهایی صرف از درد و رنج نیستند و آنچه بیش از نجات از رنج برایشان معنا می‌یابد، تعالی سالکی است که بر دریای عشق گام می‌زنند و از وادی معرفت سر بر می‌آورند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. هانری کربن می‌گوید: «آدم معمولی به رنگ زمانه درمی‌آید، اما آدم معنوی زمانه را به رنگ خود درمی‌آورد.» (در جست‌وجوی امر قدسی، ص ۳۰۲)
۲. در مورد مسائل زبانی ر.ک: مقاله «فرازد زبانی شرح تعرف».
۳. «هر چند که آن طعن ایشان بر من زیادت می‌شد، دل من اند آن خوش‌تر همی گشت، تا به کشیدن آن باره، واقعه من حل شده و اند وقت بدانستم که مشایخ رحیم‌الله جهآل را از برای چه اند میان خود راه داده‌اند و بار ایشان از برای چه می‌کشند.» (همان، ص ۹۴)
۴. «و روا نباشد که هیچ کس را به خدا ایمان درست باشد تا به خدا عارف نباشد و هر که عارف باشد، لامحاله محب باشد و چون محب باشد و دوست با وی نباشد، از وجود چاره نباشد. پس هر که در خویشتن وجود نبیند، او را محبت نیست.» (همان، ۴/۱۴۵۱)
۵. پس سنت بار خدای آن است که اند همه احوال، دل دوستان را به خود بینا دارد تا همه مشقت و ریاضت و بلاها به شرب آن بتوانند کشید، تا دعاشان چنین باشد که: «همه عذاب‌ها دوست‌تر از حجاب تو داریم که چون تو بر دل‌های ما مکشوف باشی از بلایندیشیم.» (کشف المحجوب، ص ۱۶۹)
۶. در کتاب انسان کامل، حجاب‌ها، دوزخ‌های بی‌پایان و نهنگان گرسنه خوانده می‌شوند. عزیز نسفی می‌نویسد: «و این چندین هزار بلا و فتنه و رنج و عذاب که به آدمی می‌رسد در دنیا و آخرت، به واسطه این هفت چیز می‌رسد.» (ص ۲۵۲)
۷. به نظر می‌آید که منظور نویسنده از آفات طبیعت، چیزی نزدیک به معنای «آفات ناشی از طبیعت انسانی» است که افراد نجات یافته از آن را تأم با کرامات و تهدیب اخلاقی می‌داند. (ر.ک: کشف المحجوب، ص ۴۳، ۱۷۲ و ۳۱۹)
۸. مسئله شرور، یکی از مهم‌ترین مسائل کلامی است که متفکران و معتقدان به ادیان را متوجه خویش کرده است، چنان‌که بسیاری از متفکران معتقد‌اند که مسئله شر، ایمان دینی را به مخاطره می‌افکند و جدی‌ترین نقد عقلانی بر اعتقاد به وجود خداوند است؛ تا آنجا که هانس کونگ (۱۹۲۳) متأله آلمانی، این مسئله را «پناهگاه الحاد» خوانده است. (On Being a Christian, p. 432)
- مسئله شر دو تقریر عمده دارد: ۱. توجه منطقی به ماهیت شر. ۲. توجه به شر به عنوان قرینه‌ای علیه وجود خداوند. معتقد‌اند که تقریری منطقی از مسئله شر به دست داده‌اند، مدعی‌اند که میان شر و بارهای مدعیات دینی درباره خداوند، ناسازگاری وجود دارد. از نظر منطقی، بین اعتقاد به وجود خدایی که قادر مطلق، عالم مطلق و خیر محسوس است، از یک سو و وجود شر در جهان، از سوی دیگر، تناقض وجود دارد یعنی اگر خدا عالم و قدرت لازم برای از میان برداشتن شر را دارد، و اگر شر منطقاً ضرورت ندارد، پس نباید شری وجود داشته باشد. در نتیجه تنها راه دینداران آن است که نشان دهند که این امر منطقاً ممکن است. به عبارت دیگر، دینداران باید نشان دهند که گزاره‌های «خداء وجود دارد» و «شر وجود دارد»، می‌توانند تواند تواناً صادق باشند. در میان فیلسوفان خداباور معاصر، الین پلاتنینگا (۱۹۳۴) بیش از همه

برای دفع اتهام ناسازگاری کوشیده است. او در نظریه خود به بحث جهان‌های ممکن نگریسته است و سناریوی کوتاهی درباره نسبت مبان اختیار انسان و قدرت مطلق خداوند تدوین کرده است. از دیدگاه او، جهانی که واجد مخلوقات حقیقتاً مختار است، به شرط یکی بودن سایر وجوده، ارزشمندتر از جهانی است که مطلقاً فاقد مخلوقات مختار است. وقتی خداوند مخلوقات مختار می‌آفریند، نمی‌تواند آن‌ها را وادار کند که فقط فعل صواب انجام دهند، زیرا اگر به معنای واقعی مختار نخواهد بود، یعنی فعل صواب را مختارانه انجام نخواهد داد؛ بنابراین، لازمه خلق مخلوقاتی که بر انجام خیر اخلاقی قادرند، آن است که خداوند آن مخلوقات را به انجام شر اخلاقی هم قادر بیافریند، و خداوند نمی‌تواند به مخلوقات اختیار شر را بیخشد، اما در عین حال، آن‌ها را از ارتکاب شر باز دارد. به این ترتیب، مدعیات معتقدان باطل می‌شود.

در مسئله شر به قرینه، بحث بر سر ناسازگاری مدعیات دینی نیست، بلکه بر سر ناپذیرفتی بودن آن‌هاست. پرسشی که مطرح می‌شود، این است که آیا اعتقادات دینی می‌توانند برای وجود شر در عالم تبیینی خردپسند فراهم آورند؟ عده‌ای معتقدند که با توجه به وجود شر، وجود خدا امری نامحتمل است. بسیاری از چیزهایی که در قلمرو تجربه متعارف ما قرار دارند، محصول فرآیندهای مکانیکی‌اند، نه محصول خلقت الهی؛ بنابراین، احتمال اینکه عالم محصول فرآیندی مکانیکی باشد، بالاست. بر طبق این نظریه، در چارچوب تفسیر دینی، نمی‌توان وجود شر را تبیین کرد. به نظر این معتقدان، نفس وجود شر در عالم، اعتقاد دینی را متزلزل نمی‌کند، زیرا برای پاره‌ای از شرور می‌توان تبیین خردپسندی ارائه کرد. آنچه در بادی امر، قرینه‌ای علیه خداوند به شمار می‌آید، شروری هستند که در چارچوب اعتقادات دینی، تبیینی مقنع نمی‌یابند.

۹. بودا در نظام فکری خویش، جهان هستی را ناخوشایند و رنج آمیز تلقی می‌کند که از این رنج با لفظ دوکه (Duhkha) یاد شده است. فلسفه‌وی در برابر شیوه‌های فکری‌ای که جهان هستی را «نظام احسن» می‌پنداشند، بدینانه می‌کند. به هر روی، وی هشت حقیقت شریف را برای رهایی از رنج جهان و اسارت چرخه سمسارا پیشنهاد می‌کند که عبارت‌اند از: ۱. دیدگاه صواب. ۲. قصد درست. ۳. سخن صحیح. ۴. عمل شایسته. ۵. امرار معاش پاک. ۶. کوشش درست. ۷. توجه درست. ۸. تمرکز درست. (آیین بودا، ص ۶۳-۶۵)

۱۰. در باب اثبات علم می‌نویسد: «حاتم اصم گفت، رضی الله عنه: چهار علم اختیار کردم از همه عالم برستم، گفتندا: کدام است؟» پاسخ وی می‌تواند این‌گونه خلاصه شود: ۱. درک حقیقی که از خدای متعال بر بندۀ است و باید ادا شود. ۲. رضا دادن به رزق مقسوم. ۳. غافل نبودن از مرگ. ۴. پرهیز از گناه در حضور خداوند. (کشف المحجوب، ص ۲۰)

۱۱. و فی الجمله بلا نام رنجی باشد که بر دل و تن مؤمن پیدا شود که حقیقت آن نعمت بود، و به حکم آن که سر آن بر بندۀ پوشیده باشد، با احتمال کردن آلام آن وی را از آن ثواب باشد. (کشف المحجوب، ص ۵۶۵)

۱۲. این همان اندیشه‌ای است که شیخ ابوالحسن خرقانی در باب آن فرماید: «اگر از ترکستان تا بلاد روم خسی در پای کسی رود، من هستم که رنج می‌کشم.» (مشتاقی و مهجوی، ص ۲۸۱)

منابع

- آین بودا؛ بردلی هوکینز، محمدرضا بدیعی، چ ۱، امیر کبیر، تهران ۱۳۸۰.
- الانسان الكامل؛ عزیزالدین بن محمد نسفی، به اهتمام ماریزان موله، چ ۹، طهوری، تهران ۱۳۸۸.
- بانگ آب؛ سودابه کریمی، چ ۱، شور، تهران ۱۳۸۴.
- «بررسی ماهیت و مفهوم درد و رنج در اشعار قیصر امین پور(دردهای پنهانی)»، مصطفی گرجی، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، شماره ۲۰، تابستان ۱۳۸۷.
- جهان و اعمالات فیلیسوف؛ آرتور شوپنهاور، رضا ولی یاری، چ ۲، مرکز، تهران ۱۳۸۷.
- در جست‌وجوی امر قدسی؛ سید حسین نصر، سید مصطفی شهرآیینی، چ ۴، بی‌نا، تهران ۱۳۸۷.
- «درد از کجا، رنج از کجا؟»، مصطفی ملکیان، مجله هفت آسمان، شماره ۲۴، زمستان ۱۳۸۳.
- دفتر عقل و آیت عشق؛ غلام حسین ابراهیمی دینانی، چ ۱، طرح نو، تهران ۱۳۸۳.
- رساله قشیریه؛ عبدالکریم هوازن قشیری، ابوعلی حسن ابن احمد عثمانی، بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۷، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۴.
- سنت و سکولاریسم؛ عبد‌الکریم سروش، چ ۲، مؤسسه فرهنگی صراط، تهران ۱۳۸۲.
- شرح «لتعریف لمنهی التصرف»؛ ابوابراهیم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری، محمد روشن، اساطیر، تهران ۱۳۶۳-۱۳۸۷.
- «فواید زبانی شرح تعرف»؛ احمد سمیعی گیلانی، فصلنامه نشر دانش، شماره ۷۰ و ۷۱، ۱۳۷۱.
- فیه ما فيه؛ جلال الدین محمد بلخی مولانا، تصحیح بدیع‌الزمان فروزانفر، چ ۴، نامک، تهران ۱۳۸۵.
- کشف المحجوب؛ علی بن عثمان الجلاّبی هجویری، محمود عابدی، چ ۳، سروش، تهران ۱۳۸۶.
- کلیات سعدی؛ مصلح بن عبدالله سعدی، به اهتمام محمد علی فروغی، چ ۳، زوار، تهران ۱۳۸۵.
- مشتاقی و مهجوی؛ مصطفی ملکیان، چ ۱، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۵.
- «مفهوم درد و رنج در نگاه شاعران زن معاصر»؛ مصطفی گرجی و دیگران، مجله نقد ادبی، شماره ۹، بهار ۱۳۸۹.
- مهر ماندگار؛ مصطفی ملکیان، چ ۱، نگاه معاصر، تهران ۱۳۸۵.
- هر که را درد است او برد است بو؛ مصطفی گرجی، چ ۱، جهاد دانشگاهی، تهران ۱۳۸۸.
- «هنر قدسی در فرهنگ ایران»؛ سید حسین نصر و سید محمد آوینی، مجله هنر دینی، شماره ۹، ۱۳۸۰.
- *On Being a Christian*, Hans Kueng, trans. E. Quinn(Garden City, NY, Doubleday, 1976).
- God, Freedom and Evil; Alvin Plantinga, New York, Harper & Row, 1974.